



Artificial Intelligence in Islamic Revolution Studies: Complementary Tool or Transformative Methodology?

Ali Zareei¹ | Seyed Mohammad Kazem Hejazi² | Reza Mohammadi^{*3}

1. Faculty Member, Department of Islamic Education, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Assistant Professor, Tehran University of Education, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Faculty of Humanities, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.

Abstract

Studies of the Islamic Revolution, as an interdisciplinary field, face challenges such as the vast volume of historical sources, the multiplicity of ideological narratives, and the semantic complexities of data. In recent years, the entry of artificial intelligence (AI) into the humanities has provided new capacities for analyzing these data, while simultaneously turning its methodological position in historical research into a contentious issue. This article, through an analytical-critical approach, addresses the question of whether artificial intelligence in studies of the Islamic Revolution is merely a tool for facilitating and accelerating existing research processes, or whether it can function as an emerging methodology with its own distinct epistemological logic. The research method is based on conceptual analysis and the presentation of a “demonstrative case study,” in which the logic of applying some common computational methods of historical text analysis is reconstructed and interpretively evaluated on a limited but real corpus of texts related to the transformation of the discourse of the “oppressed.” The findings indicate that at the instrumental level, artificial intelligence is capable in managing big data and identifying macro-discursive patterns; however, at the methodological level, sole reliance on it can lead to the reduction of meaning, algorithmic bias, and the reproduction of hegemonic readings. In conclusion, the article, by proposing the concept of “responsible digital hermeneutics,” emphasizes the necessity of a hybrid human-algorithm model in which the final interpretation remains the responsibility of the human historian.

Article Info

Article type: Research

Received: November 26, 2025

Received in revised from:

December 27, 2025

Accepted: January 31, 2026

Published online: June 20, 2026

Keywords:

Islamic Revolution studies, humanities methodology, digital historiography, computational discourse analysis, digital hermeneutics.

•Corresponding author:

reza.mohammadi@basu.ac.ir



Cite this article: Zareei, A. Hejazi, S. K. & Mohammadi, R. (2026). Artificial Intelligence in Islamic Revolution Studies: Complementary Tool or Transformative Methodology?. *Biquarterly Tarikhname-ye Enghelab*, 8 (1), 191-213.

<https://doi.org/10.22034/te.2026.562358.1284>

هوش مصنوعی در مطالعات انقلاب اسلامی: ابزار تکمیلی یا روش شناسی تحول آفرین؟

علی زارعی^۱ | اسید محمد کاظم حجازی^۲ | رضا محمدی^۳

۱. عضو هیأت علمی گروه معارف، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۲. استادیار دانشگاه فرهنگیان تهران، تهران، ایران.
۳. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

چکیده

اطلاعات مقاله

مطالعات انقلاب اسلامی به عنوان حوزه‌ای میان‌رشته‌ای، با چالش‌هایی چون حجم انبوه منابع تاریخی، نثر روایت‌های ایدئولوژیک و پیچیدگی‌های معنایی داده‌ها مواجه است. در سال‌های اخیر، ورود هوش مصنوعی (AI) به علوم انسانی، ظرفیت‌های تازه‌ای برای تحلیل این داده‌ها فراهم کرده، اما هم‌زمان جایگاه روش‌شناختی آن در پژوهش تاریخی را به مسئله‌ای مناقشه برانگیز بدل ساخته است. این مقاله با رویکردی تحلیلی - انتقادی به این پرسش می‌پردازد که آیا هوش مصنوعی در مطالعات انقلاب اسلامی صرفاً ابزاری برای تسهیل و تسریع فرایندهای پژوهشی موجود است یا می‌تواند به مثابه یک روش‌شناسی نوظهور با منطق معرفتی خاص خود عمل کند. روش پژوهش مبتنی بر تحلیل مفهومی و ارائه یک «مطالعه موردی نمایشی» است که در آن، منطق کاربست برخی روش‌های متداول تحلیل محاسباتی متون تاریخی بر یک پیکره محدود اما واقعی از متون مرتبط با تحول گفتمان «مستضعفین» بازسازی و به صورت تفسیری ارزیابی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در سطح ابزاری، هوش مصنوعی توانمند در مدیریت کلان داده‌ها و شناسایی الگوهای گفتمانی کلان است؛ اما در سطح روش‌شناختی، اتکای صرف به آن می‌تواند به تقلیل معنا، سوگیری الگوریتمی و بازتولید خوانش‌های هژمونیک بینجامد. در نتیجه، مقاله با طرح مفهوم «هرمنوتیک دیجیتال مسئولانه» بر ضرورت الگوی ترکیبی انسان-الگوریتم تأکید می‌کند که در آن تفسیر نهایی همچنان بر عهده مورخ انسانی باقی می‌ماند.

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۳/۳۰

صفحات: ۱۹۱-۲۱۳

کلیدواژه‌ها:

هوش مصنوعی، مطالعات انقلاب اسلامی، روش‌شناسی تاریخ، تاریخ‌نگاری دیجیتال، تحلیل گفتمان محاسباتی.

* نویسنده مسئول:

reza.mohammadi@basu.ac.ir



استناد: زارعی، علی، حجازی، محمد کاظم و محمدی، رضا (۱۴۰۵). هوش مصنوعی در مطالعات انقلاب اسلامی: ابزار تکمیلی یا روش‌شناسی تحول آفرین؟ دوفصلنامه تاریخ‌نامه انقلاب، ۸ (۱)، ۱۹۱-۲۱۳.

<https://doi.org/10.22034/te.2026.562358.1284>

مقدمه

انقلاب دیجیتال، بنیان‌های معرفتی و روش‌شناختی علوم انسانی را با چالشی ساختاری مواجه ساخته است؛ چالشی که صرفاً به ورود ابزارهای جدید محدود نمی‌شود، بلکه منطق تولید دانش، نحوه طرح پرسش‌ها و حتی جایگاه پژوهشگر را دستخوش بازتعریف می‌کند. در این میان، هوش مصنوعی (AI) به عنوان تحول‌آفرین‌ترین فناوری این عصر، از یک ابزار فنی خنثی فراتر رفته و به عاملی اثرگذار در فرایند اکتشاف، تحلیل و صورت‌بندی دانش تبدیل شده است.

مطالعات انقلاب اسلامی، به عنوان حوزه‌ای میان‌رشته‌ای و عمیقاً معناگرا، به طور ویژه در معرض این دگرگونی قرار دارد. این حوزه با ویژگی‌هایی چون حجم عظیم و ناهمگون منابع (اسناد آرشیوی، سخنرانی‌ها، خاطرات شفاهی و تولیدات رسانه‌ای)، تکرر روایت‌های ایدئولوژیک و وابستگی شدید مفاهیم به بافت تاریخی و فرهنگی شناخته می‌شود. هرچند روش‌های سنتی تاریخ‌نگاری و تحلیل گفتمان، در فهم عمیق متون و نیت کنشگران تاریخی نقشی بی‌بدیل دارند، اما در مواجهه با تحلیل الگوهای کلان گفتمانی در مقیاس وسیع، با محدودیت‌های عملی و زمانی جدی روبرو هستند.

در چنین بستری، کاربست هوش مصنوعی می‌تواند هم‌زمان فرصت و تهدید باشد. از یک سو، این فناوری امکان پردازش و تحلیل نظام‌مند کلان‌داده‌های تاریخی و کشف الگوهایی را فراهم می‌کند که از دسترس تحلیل انسانی متکی بر نمونه‌گیری محدود خارج است؛ و از سوی دیگر، اتکای بی‌ضابطه به الگویابی محاسباتی، خطر تقلیل معنا، سوگیری الگوریتمی و جایگزینی فهم تاریخی با همبستگی‌های آماری را به همراه دارد. از این رو، پرسش محوری این پژوهش چنین صورت‌بندی می‌شود: هوش مصنوعی در مطالعات انقلاب اسلامی تا چه حد صرفاً ابزاری برای بهینه‌سازی پژوهش‌های موجود است و در چه شرایطی می‌تواند به سطح یک روش‌شناسی تحول‌آفرین با پیامدهای معرفت‌شناختی خاص خود ارتقا یابد؟ این مقاله استدلال می‌کند که پاسخ به این پرسش، نه در پذیرش بی‌قید و شرط و نه در رد کلی هوش مصنوعی، بلکه در صورت‌بندی یک چهارچوب انتقادی و مسئولانه برای تعامل انسان و الگوریتم نهفته است؛ چهارچوبی که بتواند میان توان محاسباتی ماشین و داوری تفسیری مورخ تعادل برقرار کند.

۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده درباره هوش مصنوعی در حوزه مطالعات اسلامی، عمدتاً بر پیامدهای فرهنگی، سیاسی، حقوقی و اخلاقی این فناوری تمرکز داشته‌اند و کمتر به سطح روش‌شناسی تولید دانش تاریخی پرداخته‌اند. در این آثار، هوش مصنوعی غالباً یا به‌عنوان ابزاری فناورانه در خدمت اهداف گفتمانی، آموزشی و حکمرانی مورد بررسی قرار گرفته، یا به‌مثابه چالشی اخلاقی و معرفتی برای سنت‌های اسلامی محل بحث و مناقشه بوده است. باین‌حال، نسبت میان هوش مصنوعی و روش‌شناسی پژوهش تاریخی در مطالعات انقلاب اسلامی تاکنون به‌صورت مستقل و منسجم بررسی نشده است.

در این راستا، مقاله «از انقلاب فرهنگی تا انقلاب الگوریتمی: تحول گفتمان انقلابی در عصر هوش مصنوعی» (۱۴۰۴) نوشته علی‌اشرف نظری و پرهام پوررمضان، بر ظرفیت‌های هوش مصنوعی در بازتولید و روزآمدسازی گفتمان انقلاب اسلامی، به‌ویژه در زمینه تولید محتوای شخصی‌سازی‌شده، تحلیل داده‌های فرهنگی و مدیریت افکار عمومی تأکید می‌کند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بهره‌گیری از هوش مصنوعی می‌تواند به انطباق گفتمان انقلاب اسلامی با زبان و ذهنیت نسل جدید کمک کند؛ هرچند نویسندگان نسبت به مخاطراتی همچون سطحی‌سازی مفاهیم، انحراف گفتمانی و چالش‌های اخلاقی هشدار داده‌اند. باوجود ارزش تحلیلی این پژوهش، تمرکز آن بر کارکردهای گفتمانی و رسانه‌ای هوش مصنوعی است و نه بر دگرگونی منطق روش‌شناختی پژوهش تاریخی.

در مقاله «هوش مصنوعی و بازتعریف قدرت سیاسی در دولت‌های مدرن» (۱۴۰۴) نوشته محمد کفراشی، تأثیر الگوریتم‌ها بر ساختار قدرت، مشروعیت سیاسی و سازوکارهای حکمرانی بررسی شده است. این پژوهش با رویکردی انتقادی نشان می‌دهد که فقدان شفافیت و پاسخ‌گویی در نظام‌های الگوریتمی می‌تواند منجر به تمرکز قدرتی غیر پاسخ‌گو شود. اگرچه این مقاله برای فهم پیامدهای سیاسی هوش مصنوعی اهمیت دارد، اما عمدتاً در سطح تحلیل نظری قدرت باقی می‌ماند و به مباحث روش‌شناختی تاریخ‌پژوهی وارد نمی‌شود.

بهزاد کریمی در مقاله «هوش مصنوعی و تاریخ: امکانات، دامنه، مزیت‌ها و چالش‌های کاربست هوش مصنوعی در مطالعات تاریخی و آموزش تاریخ» (۱۴۰۳)،

به بررسی ظرفیت‌ها و محدودیت‌های این فناوری در حوزه تاریخ‌پژوهی پرداخته است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که هوش مصنوعی، دست‌کم در شرایط کنونی، نمی‌تواند تهدیدی جدی یا جایگزینی برای تاریخ‌نگاری انسانی محسوب شود؛ زیرا فهم، تفسیر و بازشناسی حقیقت تاریخی همچنان درگرو توانایی‌های معرفتی و تفسیری انسان است.

در سطح بین‌المللی، پژوهش (2024) *Islamic Law in the Digital Era: Artificial Intelligence...* فرصت‌ها و چالش‌های به‌کارگیری هوش مصنوعی در فقه و حقوق اسلامی را بررسی کرده و رویکردی متوازن میان نوآوری فناورانه و حفظ مبانی شریعت ارائه می‌دهد. این اثر، اگرچه از منظر تبیین نسبت میان سنت و فناوری قابل توجه است، اما تمرکز آن بر حوزه حقوق اسلامی است و به مسائل تاریخ‌نگاری یا مطالعات انقلاب اسلامی نمی‌پردازد.

بررسی و جمع‌بندی این آثار نشان می‌دهد که ادبیات موجود، هوش مصنوعی را عمدتاً به‌عنوان موضوع مطالعه یا ابزاری کاربردی تلقی کرده و کمتر به آن به‌مثابه عاملی نگریسته است که می‌تواند منطق فهم، تفسیر و تولید دانش تاریخی را دگرگون سازد. ازاین‌رو، خلأ اصلی پژوهش حاضر در بررسی انتقادی جایگاه هوش مصنوعی نه صرفاً به‌عنوان یک ابزار، بلکه به‌مثابه امکانی روش‌شناختی و نوظهور در مطالعات انقلاب اسلامی است؛ خلأیی که این مقاله می‌کوشد با تمرکز بر نسبت میان الگویابی محاسباتی و هرمنوتیک تاریخی، آن را صورت‌بندی و تبیین کند.

۲. مبانی نظری

برای فهم دقیق دوگانگی «هوش مصنوعی به‌مثابه ابزار» در برابر «هوش مصنوعی به‌مثابه روش»، لازم است تمایزهای مفهومی میان «ابزار»، «روش» و «پارادایم» در بستر علوم انسانی و علوم انسانی دیجیتال به‌طور شفاف تبیین شود. ابزار، در ساده‌ترین تعریف، وسیله‌ای است که قابلیت‌ها و توانمندی‌های موجود پژوهشگر را تقویت می‌کند، بی‌آنکه منطق بنیادین تولید دانش را دگرگون سازد. ابزارها معمولاً در خدمت تسهیل، تسریع یا خودکارسازی فرایندهایی قرار می‌گیرند که پیش‌تر نیز، بر اساس همان منطق روش‌شناختی، انجام می‌شده‌اند. نرم‌افزارهای مدیریت منابع، ابزارهای جستجوی پیشرفته

یا سامانه‌های رونویسی خودکار را می‌توان در این سطح جای داد. در مقابل، «روش» به‌عنوان یک‌رویه نظام‌مند معرفتی، صرفاً به ابزارهای اجرایی محدود نمی‌شود، بلکه چهارچوب طرح پرسش‌های پژوهش، نحوه تفسیر شواهد و معیارهای اعتبار دانش را تعیین می‌کند. روش مشخص می‌سازد که چه چیزی داده محسوب می‌شود، چگونه باید تحلیل شود و در نهایت چه نوع نتیجه‌ای «معتبر» تلقی می‌گردد (Tuli, 2011, p. 97).

روش‌هایی نظیر تحلیل گفتمان انتقادی یا تاریخ‌نگاری تفسیری، تنها مجموعه‌ای از تکنیک‌ها نیستند، بلکه منطق معرفتی خاصی را بر فرایند تحقیق تحمیل می‌کنند. گذار از «ابزار» به «روش» زمانی رخ می‌دهد که یک فناوری جدید، دیگر صرفاً بهینه‌ساز فرایندهای پیشین نباشد، بلکه امکان طرح پرسش‌های نو و کشف الگوهایی را فراهم آورد که پیش‌تر اساساً قابل رؤیت یا قابل تصور نبوده‌اند.

در سطحی عمیق‌تر، مفهوم «پارادایم» قرار دارد که مجموعه‌ای از مفروضات معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و روش‌شناختی یک حوزه علمی را در برمی‌گیرد. در این سطح، بحث بر سر انتخاب ابزار یا حتی روش‌های منفرد نیست، بلکه بر سر جهان‌بینی مسلطی است که تعیین می‌کند علم چیست، مسئله علمی چگونه تعریف می‌شود و چه نوع دانشی ارزشمند تلقی می‌گردد. به تعبیر توماس کوهن، تغییر پارادایمی به معنای دگرگونی در چهارچوب مسلط فهم علمی است، نه صرفاً جایگزینی ابزارها یا تکنیک‌ها (Kuhn & Hawkins, 1963, p. 554) در این چهارچوب، گذار از یک پارادایم تفسیری-هرمنووتیکی که فهم معنا را وابسته به زمینه تاریخی و قصد فاعل می‌داند، به یک پارادایم محاسباتی-داده‌محور که بر شناسایی الگوهای آماری کلان تکیه دارد، می‌تواند مصداقی از چنین دگرگونی معرفتی تلقی شود.

اهمیت این تمایزات در حوزه مطالعات انقلاب اسلامی دوچندان می‌شود، زیرا این حوزه از ویژگی‌های معرفتی خاصی برخوردار است که کاربست فناوری‌های محاسباتی در آن را به‌شدت پیچیده می‌سازد. نخست، مطالعات انقلاب اسلامی با پدیده «چندصدایی» مواجه است؛ انقلاب اسلامی حاصل برهم‌کنش، تعارض و گاه هم‌افزایی روایت‌های متکثر از طیف‌های ایدئولوژیک گوناگون-از اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان

تا نیروهای چپ و جریان‌های مخالف سلطنت - بوده است. دوم، متون و مفاهیم این حوزه از تراکم ایدئولوژیک و معنایی بالایی برخوردارند؛ مفاهیمی نظیر «مستضعف»، «استکبار» یا «طاغوت»، مفاهیمی خنثی یا صرفاً توصیفی نیستند، بلکه بار تاریخی، ارزشی و گفتمانی پیچیده‌ای دارند که تنها در پیوند با زمینه تولید و مصرفشان قابل فهم‌اند. تقلیل این مفاهیم به بسامد آماری یا هم‌وقوعی واژگانی، بدون توجه به این لایه‌های معنایی، می‌تواند به تحریف فهم تاریخی بینجامد.

سومین ویژگی، ناهمگونی شدید منابع در مطالعات انقلاب اسلامی است؛ از اسناد رسمی حکومتی و مکاتبات اداری گرفته تا اعلامیه‌ها، نشریات زیرزمینی، خاطرات شفاهی و متون ایدئولوژیک. چنین تنوعی، هرگونه تحلیل یکپارچه را با چالش‌های جدی در زمینه اعتبارسنجی، مقایسه‌پذیری و تفسیر مواجه می‌سازد. در نتیجه، این حوزه ذاتاً به یک میدان هرمنوتیکی بدل می‌شود که در آن، فهم معنا مستلزم ترکیب خوانش تاریخی، تحلیل گفتمانی و حساسیت انتقادی نسبت به بافت تولید متن است.

در این بستر، کاربست هوش مصنوعی، صرفاً یک مسئله فنی یا ابزاری نیست، بلکه به مسئله‌ای معرفت‌شناختی و اخلاقی تبدیل می‌شود. مدل‌های زبانی بزرگ که عمدتاً بر پیکره‌های متنی انگلیسی و در بسترهای فرهنگی خاص آموزش دیده‌اند، در مواجهه با متون فارسی تاریخی و ایدئولوژیک، با خطر بروز «شکاف معنایی» روبرو هستند. افزون بر این، «سوگیری الگوریتمی» در چنین مطالعاتی اهمیت مضاعف دارد؛ زیرا ترکیب داده‌های نامتوازن و سازوکارهای آماری می‌تواند به بازتولید دیجیتال روایت‌های مسلط و به حاشیه راندن صداها و کلمات کمتر شنیده شده بینجامد. در چنین شرایطی، اتکای صرف به خروجی الگوریتم‌ها نه تنها فهم تاریخی را غنی نمی‌کند، بلکه ممکن است آن را به شکلی ظاهراً خنثی، اما در واقع ایدئولوژیک، ساده‌سازی کند. از این رو، مسئله اصلی پژوهش حاضر نه پذیرش یا رد کلی هوش مصنوعی، بلکه تعیین جایگاه روش شناختی آن در مطالعات انقلاب اسلامی است. این مقاله بر آن است نشان دهد که هوش مصنوعی، نه به مثابه یک پارادایم جایگزین برای روش‌های تفسیری و تاریخی، بلکه به عنوان بخشی از یک روش ترکیبی و مسئولانه، می‌تواند در خدمت گسترش افق‌های پژوهش قرار گیرد؛ رویکردی که در آن، تحلیل‌های محاسباتی به منزله ابزار کشف الگوهای کلان به کار

گرفته می‌شوند و تفسیر نهایی معنا همچنان در تعامل انتقادی پژوهشگر انسانی با متن و زمینه تاریخی آن صورت می‌پذیرد.

۳. هوش مصنوعی به مثابه ابزار: بهینه‌سازی پژوهش‌های موجود

در رایج‌ترین و ملموس‌ترین سطح، هوش مصنوعی در مطالعات انقلاب اسلامی نقشی ابزاری ایفا می‌کند؛ بدین معنا که همچون یک ذره‌بین یا تلسکوپ بسیار قدرتمند، توانمندی‌های موجود پژوهشگر را تقویت کرده و مقیاس تحقیق را از سطح خرد به سطح کلان منتقل می‌سازد، بی‌آنکه در ماهیت پرسش‌های پژوهش یا منطق بنیادین تفسیر تاریخی تغییری اساسی ایجاد کند. در این رویکرد، هوش مصنوعی به مثابه یک دستیار پژوهشی خستگی‌ناپذیر عمل می‌کند که با بهینه‌سازی فرایندهای تحقیق، امکان تمرکز بیشتر پژوهشگر بر تعمق، تحلیل انتقادی و تفسیر انسانی داده‌ها را فراهم می‌آورد. کاربری ابزاری این فناوری را می‌توان در سه لایه متوالی و به هم پیوسته تحلیل کرد: ۱. تبدیل و دسترس‌پذیرسازی منابع، ۲. استخراج هوشمند و ساختارمندسازی اطلاعات، ۳. تحلیل‌های کمی در مقیاس کلان.

لایه نخست، یعنی تبدیل و دسترس‌پذیرسازی منابع، به چالش بنیادین مواجهه با انبوه منابع آنالوگ و غیرقابل جستجو می‌پردازد. آرشیوهای مرتبط با انقلاب اسلامی مجموعه‌ای عظیم و پراکنده از اسناد کاغذی، نوارهای کاست، فیلم‌های قدیمی و گزارش‌های دست‌نویس را در برمی‌گیرند که بخش قابل توجهی از آن‌ها تا پیش از دیجیتالی شدن عملاً خارج از دسترس پژوهش نظام‌مند بوده‌اند. در گذشته، یک پژوهشگر برای تحلیل محتوای روزنامه‌های یک بازه زمانی مشخص یا پیاده‌سازی مجموعه‌ای از سخنرانی‌های یک شخصیت کلیدی، ناگزیر از صرف ماه‌ها و حتی سال‌ها زمان برای رونویسی دستی بود. امروزه، فناوری بازشناسی کاراکتر نوری^۱ که با مدل‌های پیشرفته هوش مصنوعی تقویت شده است، می‌تواند هزاران صفحه از روزنامه‌هایی چون کیهان و اطلاعات یا اسناد طبقه‌بندی شده ساواک را با دقت بالا به متن دیجیتال قابل جستجو تبدیل کند.

به همین ترتیب، سامانه‌های بازشناسی خودکار گفتار^۱ قادرند صدها ساعت سخنرانی، خطبه و مصاحبه‌های تاریخ شفاهی را به متن مکتوب تبدیل نمایند. این فرایند، افزون بر صرفه‌جویی چشمگیر در زمان، ماهیت دسترسی به تاریخ را دگرگون ساخته و با ایجاد پیکره‌های متنی بزرگ، امکان مطالعه کل یک آرشیو را فراهم می‌آورد؛ امکانی که پیش‌تر عمدتاً به نمونه‌گیری‌های محدود وابسته بود.

لایه دوم، پس از دیجیتالی شدن منابع، به استخراج هوشمند و ساختارمندسازی اطلاعات اختصاص دارد. متن خام دیجیتال، هرچند قابل جستجوست، اما همچنان برای تحلیل‌های پیشرفته فاقد ساختار تحلیلی است (Zednik & Boelsen, 2022). در این مرحله، الگوریتم‌های پردازش زبان طبیعی^۲ وارد عمل می‌شوند. یکی از مهم‌ترین این تکنیک‌ها، «بازشناسی موجودیت‌های نام‌دار»^۳ است که به‌صورت خودکار می‌تواند در میان میلیون‌ها واژه، اسامی اشخاص (مانند «طالقانی»)، سازمان‌ها (مانند «حسینیه ارشاد») یا «حزب توده»، مکان‌ها (مانند «میدان ژاله») و تاریخ‌ها را شناسایی و برچسب‌گذاری کند. این قابلیت، پژوهش تاریخی را از جستجوی ساده کلیدواژه فراتر برده و به سطحی از پرس‌وجوی رابطه‌ای ارتقا می‌دهد. در نتیجه، پژوهشگر دیگر صرفاً نمی‌پرسد «نام بازرگان چند بار تکرار شده است؟»، بلکه می‌تواند پرسد «کدام شخصیت‌ها به‌طور هم‌زمان در کنار نام «مهدی بازرگان» و «نهضت آزادی» در اسناد سال ۱۳۵۶ ذکر شده‌اند؟».

علاوه‌براین، ابزارهای پیچیده‌تری مانند «مدل‌سازی موضوعی»^۴ قادرند بدون نظارت مستقیم انسانی، خوشه‌های مفهومی و موضوعات غالب در یک پیکره متنی بزرگ را شناسایی کنند. برای مثال، تحلیل سرمقاله‌های روزنامه‌های سال ۱۳۵۷ می‌تواند نشان دهد که چگونه خوشه‌های واژگانی مرتبط با «قانون اساسی مشروطه» به‌تدریج جای خود را به خوشه‌هایی با تمرکز بر «حکومت اسلامی» و «ولایت فقیه» می‌دهد. به‌این ترتیب،

1. Automatic Speech Recognition - ASR

2. Natural Language Processing - NLP

3. Named Entity Recognition - NER

4. Topic Modeling

اطلاعات پراکنده و بی‌ساختار به یک پایگاه داده منسجم و تحلیلی تبدیل می‌شود که مطالعه تحولات گفتمانی در ابعاد کلان را ممکن می‌سازد.

لایه سوم و نهایی در کاربست ابزاری هوش مصنوعی، بهره‌گیری از این داده‌های ساختارمند برای انجام تحلیل‌های کمی در مقیاسی است که پیش از این عملاً غیرقابل تصور بود (Zednik & Boelsen, 2022). با در اختیار داشتن داده‌های مربوط به فراوانی و هم‌رخدادی مفاهیم، پژوهشگر می‌تواند روندهای تاریخی را به صورت کمی ترسیم کند. برای نمونه، می‌توان سیر تحول معنایی و میزان کاربرد واژه «مستضعفین» را در سخنرانی‌های امام خمینی از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ به‌طور نظام‌مند ردیابی کرد و نقاط عطف تبدیل آن به یک مفهوم محوری سیاسی را شناسایی نمود. از سوی دیگر، «تحلیل شبکه»^۱ امکان بازسازی شبکه‌های اجتماعی و سیاسی پنهان را فراهم می‌سازد. با تحلیل هم‌رخدادی اسامی افراد در گزارش‌های ساواک، می‌توان نقشه ارتباطات میان گروه‌های مخالف، شخصیت‌های رابط^۲ و میزان مرکزیت هر بازیگر در شبکه را محاسبه و مقایسه کرد. حتی با احتیاط فراوان، می‌توان از «تحلیل احساسات»^۳ برای سنجش بار عاطفی متون (مثبت، منفی یا خنثی) نسبت به رویدادهایی خاص - مانند واکنش جناح‌های مختلف به اشغال سفارت ایالات متحده - استفاده کرد. با این حال، باید تأکید کرد که در تمامی این کاربردها، هوش مصنوعی صرفاً الگوها و همبستگی‌ها^۴ را شناسایی می‌کند. وظیفه تفسیر، تبیین علی^۵ و فهم معنای عمیق تاریخی، همچنان بر عهده پژوهشگر انسانی باقی می‌ماند. در این پارادایم، هوش مصنوعی ابزاری است برای «دیدن جنگل»، پیش از آنکه مورخ، با دانش تاریخی و حساسیت تفسیری خود، به تحلیل تک‌تک درختان بپردازد.

-
1. Network Analysis
 2. Brokers
 3. Sentiment Analysis
 4. Correlations
 5. Causation

۴. هوش مصنوعی به مثابه روش‌شناسی: دگرگونی در منطق پژوهش

فراتر از نقش ابزاری، هوش مصنوعی این ظرفیت را داراست که به یک روش‌شناسی تحول‌آفرین بدل شود؛ روش‌شناسی‌ای که نه تنها ابزارهای پژوهشگر، بلکه منطق بنیادین کشف، صورت‌بندی و تولید دانش تاریخی را دگرگون می‌سازد. گذار از ابزار به روش زمانی رخ می‌دهد که یک فناوری، امکان طرح پرسش‌هایی را فراهم آورد که پیش از آن اساساً قابل طرح نبودند و الگوهایی را آشکار سازد که از رهگذر تفسیر انسانی سنتی، یا دست‌کم در مقیاس محدود، قابل مشاهده نبودند. در این سطح، هوش مصنوعی دیگر صرفاً یک دستیار فناورانه نیست، بلکه به نوعی «شریک معرفتی» تبدیل می‌شود که با منطق محاسباتی خود، جهت و افق فرآیند پژوهش را تحت تأثیر قرار می‌دهد. باین حال، این دگرگونی هم‌زمان که افق‌های نوینی را می‌گشاید، با چالش‌هایی عمیق در سطوح معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و اخلاقی همراه است.

نخستین و بنیادی‌ترین پیامد این گذار، نوعی چرخش پارادایمی از «هرمنوتیک انسانی» به «الگویابی محاسباتی» است. در منطق سنتی علوم تاریخی، فهم متن و پدیده تاریخی عمدتاً از طریق درگیری تفسیری پژوهشگر با منابع، بازسازی نیت مؤلف و بازخوانی معنا در بستر تاریخی آن صورت می‌گرفت. در مقابل، در روش‌شناسی مبتنی بر هوش مصنوعی، بخش مهمی از فرایند فهم اولیه، به شناسایی الگوهای کلان داده‌ای واگذار می‌شود. الگوریتم‌ها با تحلیل هم‌زمان میلیون‌ها سند، به دنبال کشف همبستگی‌های آماری، خوشه‌های معنایی و روندهای پنهان هستند، بی‌آنکه الزاماً از معنای عمیق تاریخی یا بار ارزشی این الگوها آگاهی داشته باشند. این رویکرد که در ادبیات علوم انسانی دیجیتال با عنوان «خواندن از دور»^۱ شناخته می‌شود، زاویه دید پژوهش را از تمرکز بر متن منفرد، به مشاهده ساختارهای کلان در کل یک آرشیو منتقل می‌کند (Zednik & Boelsen, 2022).

این تغییر زاویه دید، در ذات خود می‌تواند بسیار ارزشمند باشد، اما هم‌زمان خطر بروز نوعی بحران فهم معنا را نیز به همراه دارد. هوش مصنوعی ممکن است با دقت بالایی

نشان دهد که فراوانی هم‌رخدادی مفاهیمی چون «نفت» و «استقلال» در روزنامه‌های سال ۱۳۵۷ افزایش یافته است، اما قادر نیست بار عاطفی، ایدئولوژیک و سیاسی این هم‌نشینی را در آن بستر تاریخی خاص درک کند. در چنین وضعیتی، این خطر وجود دارد که همبستگی‌های آماری^۱ به‌اشتباه به‌منزله تبیین تاریخی^۲ تلقی شوند و پژوهش به نتایجی سطحی یا تقلیل‌گرایانه سوق یابد. بدین ترتیب، اگر منطق محاسباتی جایگزین تفسیر تاریخی شود، به‌جای تعمیق فهم، با نوعی ساده‌سازی فن‌سالارانه تاریخ مواجه خواهیم شد. دومین چالش بنیادین در کاربست هوش مصنوعی به‌مثابه روش‌شناسی، مسئله سوگیری الگوریتمی^۳ است؛ چالشی که در حوزه‌ای حساس مانند مطالعات انقلاب اسلامی، اهمیتی حیاتی می‌یابد. مدل‌های هوش مصنوعی اساساً خنثی نیستند، بلکه بازتاب مستقیمی از داده‌ها و پیکره‌های متنی‌ای هستند که بر اساس آن‌ها آموزش دیده‌اند. اگر پیکره آموزشی یک مدل زبانی عمدتاً متکی بر منابع رسمی یا غیررسمی باشد- مانند آرشیوهای نهادی یا انتشارات یک جریان خاص- الگوریتم، به‌صورت نظام‌مند روایت مسلط را «یاد می‌گیرد» و همان را به‌عنوان واقعیت تاریخی بازتولید می‌کند. در چنین شرایطی، تحلیل گفتمان جریان‌هایی دیگر با استفاده از این ابزارها، منجر به نتایج مغرضانه و تحریف‌شده می‌شود؛ زیرا مفاهیم و واژگان آن‌ها از درون چهارچوب یک گفتمان هژمونیک تفسیر می‌گردد. در این سطح، هوش مصنوعی دیگر صرفاً یک فناوری تحلیلی نیست، بلکه می‌تواند به ابزاری دیجیتال برای تثبیت روایت‌های غالب و به حاشیه راندن صداها و بدیل تبدیل شود؛ وضعیتی که پیامدهای آن عمیقاً سیاسی و اخلاقی است.

در نهایت، کاربست هوش مصنوعی به‌مثابه روش، نقش پژوهشگر انسانی را نیز به‌طور اساسی بازتعریف می‌کند و خطر غیرانسانی‌شدن فرایند تفسیر را به همراه دارد. در پارادایم سنتی، مورخ یک مفسر فعال است که با اتکا به دانش ضمنی، تجربه زیسته، شهود تاریخی و حساسیت اخلاقی خود، به‌صورت انتقادی با منابع درگیر می‌شود؛ اما در یک رویکرد

1. Correlation

2. Causation

3. Algorithmic Bias

افراطی داده‌محور، این خطر وجود دارد که پژوهشگر به یک «اپراتور ماشین» تقلیل یابد که وظیفه‌اش صرفاً آماده‌سازی داده‌ها، اجرای الگوریتم‌ها و گزارش خروجی‌های آماری است. این وضعیت با پدیده «جعبه سیاه»^۱ در مدل‌های پیچیده یادگیری عمیق تشدید می‌شود؛ جایی که حتی طراحان الگوریتم نیز قادر نیستند منطق دقیق رسیدن مدل به یک نتیجه خاص را به‌طور شفاف توضیح دهند. چنین عدم شفافیتی، با روح پژوهش انتقادی در علوم انسانی - که بر استدلال روشن، قابلیت پیگیری مسیر استنتاج و مسئولیت‌پذیری فکری استوار است - در تعارض آشکار قرار دارد. براین اساس، پذیرش هوش مصنوعی به‌عنوان یک روش‌شناسی نوین، نه به معنای واگذاری فهم تاریخی به ماشین، بلکه مستلزم طراحی هم‌زمان سازوکارهای نظارتی، انتقادی و انسان‌محور است. تنها از رهگذر چنین رویکردی می‌توان مانع از تقلیل تاریخ به یک علم محاسباتی صرف شد و از ظرفیت‌های هوش مصنوعی در چهارچوبی مسئولانه، انتقادی و معناگرا بهره گرفت.

۵. بازخوانی تحول گفتمان «مستضعفین»: ترسیم نقشه مفهومی با ابزارهای محاسباتی

برای نشان دادن چگونگی عبور از دوگانه‌سازی تقلیل‌گرایانه «ابزار در برابر روش» و دستیابی به‌نوعی هم‌افزایی سازنده میان تحلیل محاسباتی و تفسیر انسانی، این مقاله به بازخوانی تحول مفهومی یکی از کلیدواژه‌های کانونی انقلاب اسلامی، یعنی مفهوم «مستضعفین»، می‌پردازد. این واژه که ریشه‌ای عمیق در سنت قرآنی دارد، در بستر تاریخی منتهی به انقلاب اسلامی ایران دچار دگردیسی‌ای بنیادین شد و از یک مفهوم عمدتاً دینی - اخلاقی، به یک سوژه محوری سیاسی - اجتماعی و نیروی محرک بسیج توده‌ای بدل گشت. هرچند روش‌های سنتی کیفی، همچون تحلیل گفتمان، برای فهم لایه‌های عمیق معنایی متون کلیدی و بازسازی منطق درونی این تحول ضروری‌اند، اما به دلیل محدودیت‌های انسانی، توان ترسیم تصویر کلان، آماری و فراگیر این گذار را در هزاران سند و منبع متنوع ندارند. در مقابل، یک رویکرد صرفاً محاسباتی نیز با خطر تقلیل این مفهوم پیچیده به مجموعه‌ای از فراوانی‌ها و هم‌نشینی‌های آماری مواجه است و از درک ظرایف ایدئولوژیک و بافتاری

1. Black Box

آن بازمی‌ماند. در این نقطه، رویکرد ترکیبی «هرمنوتیک دیجیتال مسئولانه» با یک گام محاسباتی روشمند و هدایت‌شده آغاز می‌شود.

۶. گام نخست: تحلیل محاسباتی و شناسایی الگوهای کلان

۶-۱. نقش هوش مصنوعی به مثابه نقشه‌بردار گفتمان

در این مرحله مقدماتی، هدف پاسخ‌گویی نهایی به پرسش تاریخی نیست، بلکه نقشه‌برداری از قلمرو وسیع گفتمانی و شناسایی نقاط عطف، الگوهای غالب و نواحینیازمند کاوش عمیق انسانی است. هوش مصنوعی در این سطح همچون یک ابزار اکتشافی کلان‌مقیاس عمل می‌کند که از «ارتفاع داده‌ای»، تغییرات تدریجی و ناگهانی، هم‌نشینی‌های معنادار و پیوندهای پنهان مفهومی را آشکار می‌سازد. این مرحله خود نیازمند یک زنجیره روشمند از تصمیم‌های روش‌شناختی است که مهم‌ترین آن، پیکره‌سازی انتقادی داده‌هاست.

نخستین و حیاتی‌ترین اقدام، ساخت یک پیکره متنی هدفمند و چندصدایی برای بازه زمانی ۱۳۴۲ تا ۱۳۶۰ است. تأکید بر «انتقادی بودن» این پیکره از آن‌روست که کیفیت و جهت‌گیری خروجی‌های الگوریتمی، به‌طور مستقیم تابع ترکیب، توازن و نمایندگی گفتمان‌های حاضر در داده‌های ورودی است. از این‌رو، پیکره پژوهش باید به گونه‌ای طراحی شود که بتواند طیف متکثری از صداها و روایت‌های رقیب آن دوره را بازنمایی کند. در این چهارچوب، پیکره شامل متونی از گفتمان دینی - انقلابی (مانند مجموعه آثار، سخنرانی‌ها و پیام‌های امام خمینی، آثار علی شریعتی و نوشته‌ها و بیانات متفکرانی چون مطهری و طالقانی)، گفتمان رسانه‌ای عمومی (آرشیو کامل و دیجیتالی شده روزنامه‌های پرتیراژ نظیر کیهان و اطلاعات به‌عنوان بازتاب‌دهنده افکار عمومی و واکنش‌های روزمره)، گفتمان گروه‌های اپوزیسیون (بیانیه‌ها و نشریات جریان‌هایی چون سازمان مجاهدین خلق، سازمان چریک‌های فدایی خلق، جبهه ملی و نهضت آزادی) و نیز گفتمان رسمی دولتی برجای‌مانده از ساختار حاکمیتی پهلوی است. حضور هم‌زمان این لایه‌ها، امکان تحلیل مقایسه‌ای و شناسایی رقابت‌های گفتمانی پیرامون مفهوم «مستضعفین» را فراهم می‌سازد. پس از گردآوری، این مجموعه حجیم متنی باید تحت فرایندهای دقیق پیش‌پردازش داده

قرار گیرد؛ از جمله پاک‌سازی خطاهای ناشی از نویسه‌خوان نوری،^۱ یکسان‌سازی قالب‌ها و نرمال‌سازی واژگانی. این مرحله صرفاً یک عملیات فنی خنثی نیست، بلکه بخشی از خود روش تحقیق به شمار می‌آید؛ زیرا هر تصمیم در این سطح - از نحوه اصلاح خطاها گرفته تا تعریف هم‌خانواده‌های معنایی - می‌تواند بر الگوهای نهایی‌ای که الگوریتم‌ها آشکار می‌کنند تأثیر بگذارد. در نتیجه، گام نخست نه تولید «یافته»، بلکه ایجاد شالوده‌ای تجربی و معتبر برای ورود به مرحله تفسیر تاریخی است؛ شالوده‌ای که به پژوهشگر نشان می‌دهد کجا، چه زمانی و با چه شدتی باید مداخله تفسیری انسانی را آغاز کند.

۲-۶. تحلیل فراوانی و زمان‌یابی نقاط عطف

ابتدایی‌ترین، اما درعین حال روشنگرترین تحلیل محاسباتی در مطالعه تحول گفتمان «مستضعفین»، بررسی فراوانی نسبی این واژه و هم‌خانواده‌های معنایی آن - از جمله «محرومین»، «پابرهنگان» و «کوخ‌نشینان» - در طول زمان است. اهمیت این تحلیل نه در ارائه پاسخ‌های نهایی، بلکه در توان آن برای تولید پرسش‌های هوشمندانه تاریخی نهفته است. خروجی این مرحله معمولاً در قالب یک نمودار زمانی ظاهر می‌شود که تغییرات بسامدی یک مفهوم را در بستر تحولات سیاسی-اجتماعی نشان می‌دهد و نقاطی را برجسته می‌سازد که نیازمند مداخله تفسیری پژوهشگر هستند.

برای نمونه، مشاهده یک اوج‌گیری ناگهانی در فراوانی کاربرد واژه «مستضعفین» در نیمه دوم سال ۱۳۵۶، پژوهشگر را با مجموعه‌ای از پرسش‌های تاریخی مواجه می‌سازد: این جهش آماری با کدام رویداد هم‌زمان بوده است؟ آیا به انتشار بیانیه‌ای خاص، ایراد یک سخنرانی برجسته یا رخدادهایی چون شهادت یا درگذشت یک شخصیت کلیدی مرتبط است؟ بدین ترتیب، نمودار فراوانی نه یک نتیجه، بلکه نوعی «تقویم آماری معناساز» فراهم می‌آورد که لحظات بحرانی ارتقای اهمیت یک مفهوم را مشخص کرده و نقاط مستعد برای «خواندن دقیق»^۲ را به مورخ پیشنهاد می‌دهد.

1. OCR

2. Close Reading

۳-۶. تحلیل هم‌نشینی و ترسیم شبکه‌های معنایی

در گام بعدی، برای فهم عمیق‌تر دگردیسی معنایی مفهوم «مستضعفین»، از مدل‌های برداری کلمات استفاده می‌شود. این مدل‌ها با تحلیل میلیون‌ها جمله، واژگان را به صورت بردارهایی در یک فضای چندبعدی بازنمایی می‌کنند، به گونه‌ای که مفاهیم با قرابت معنایی، در نزدیکی یکدیگر قرار می‌گیرند. به بیان استعاری، این تحلیل امکان استخراج «دی‌ان‌ای معنایی» یک واژه را در مقاطع زمانی مختلف فراهم می‌سازد. نتایج این مرحله نشان می‌دهد که «همسایگان معنایی» واژه «مستضعفین» چگونه در طول زمان دگرگون شده‌اند. در دوره‌ای اولیه (تقریباً ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵)، این واژه در مرکز شبکه‌ای قرار دارد که با مفاهیمی چون صبر، امتحان الهی، اجر اخروی، ایمان، قرآن و وراثت زمین پیوند خورده است؛ شبکه‌ای که بیانگر یک حوزه معنایی عمدتاً الهیاتی - اخلاقی است. در مقابل، در دوره متأخرتر (حدود ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰)، همان واژه در کانون شبکه‌ای کاملاً متفاوت ظاهر می‌شود و با مفاهیمی چون استکبار، طاغوت، خلق، کارگر، مبارزه، حق، انقلاب و قدرت سیاسی پیوندی وثیق می‌یابد. این تغییر ساختاری در شبکه معنایی، یک شاهد کمی، عینی و انکارناپذیر از سیاسی شدن تدریجی یک مفهوم دینی ارائه می‌دهد و از بروز یک چرخش پارادایمی به سوی یک حوزه معنایی سیاسی - انقلابی حکایت دارد.

۴-۶. مدل‌سازی موضوعی و کشف بافتارهای گفتمانی

در تکمیل دو تحلیل پیشین، از الگوریتم‌های مدل‌سازی موضوعی - مانند تخصیص پنهان دیریکله (LDA) - برای شناسایی خوشه‌های گفتمانی پنهان در کل پیکره متنی استفاده می‌شود. این روش اسناد را بر مبنای الگوهای مشترک واژگانی، به طور خودکار در دسته‌های موضوعی طبقه‌بندی می‌کند و امکان تشخیص بافتارهایی را فراهم می‌سازد که در آن‌ها مفهوم «مستضعفین» به کار رفته است. نتایج این تحلیل می‌تواند نشان دهد که در دهه ۱۳۴۰، کاربرد این واژه عمدتاً در بافتارهایی چون «تفاسیر قرآن و اخلاق اسلامی» متمرکز بوده است؛ در میانه دهه ۱۳۵۰، حضور آن در موضوعاتی مانند «نقد غرب‌زدگی و بازگشت به خویش» افزایش یافته؛ و در آستانه انقلاب و سال‌های پس از آن، «مستضعفین» به یک کلیدواژه محوری در گفتمان‌هایی چون «اقتصاد اسلامی و عدالت اجتماعی» و «مبارزه

ضد امپریالیستی و صدور انقلاب» تبدیل شده است. این مهاجرت گفتمانی، تصویری کلان از جابجایی معنایی یک مفهوم را در بستر تحولات تاریخی ترسیم می‌کند. در پایان گام نخست، پژوهشگر با مجموعه‌ای از نقشه‌ها، نمودارها و الگوهای کمی روبروست. این خروجی‌ها به‌خودی‌خود تاریخ نیستند، بلکه یک شالوده تجربی قدرتمند برای ورود به مرحله دوم فراهم می‌آورند؛ شالوده‌ای که به مورخ می‌گوید کجا و چه زمانی باید با دقت تفسیری بیشتری مکث کند.

۷. گام دوم: تفسیر عمیق، غنی‌سازی بافتاری و تبیین تاریخی

یافته‌های محاسباتی گام نخست، هرچند روشنگرند، اما ذاتاً صامت و فاقد عمق تاریخی‌اند. آن‌ها الگوها را نمایان می‌کنند، اما توان تبیین ندارند. این وضعیت را می‌توان به نقشه‌ای حرارتی از یک محوطه باستان‌شناسی تشبیه کرد که تنها نقاط دارای تراکم آثار را مشخص می‌سازد؛ این باستان‌شناس است که باید در این نقاط دست به کاوش بزند، اشیاء را از دل خاک بیرون آورد و روایت تاریخی آن‌ها را بازسازی کند. در این مرحله، نقش پژوهشگر از یک تحلیل‌گر داده، به یک هرمنوتیک‌دان و مورخ انتقادی تغییر می‌یابد تا به پرسش‌های بنیادین «چرا» و «چگونه» پاسخ دهد.

۷-۱. بازگشت هدفمند به متن

پژوهشگر با اتکا به نقشه‌های گفتمانی تولیدشده با کمک هوش مصنوعی، از خوانش پراکنده یا مبتنی بر شهرت متون فاصله می‌گیرد و به یک «خوانش دقیق هدفمند» روی می‌آورد. او تمرکز خود را بر نقاط عطفی می‌گذارد که تحلیل فراوانی و هم‌نشینی برجسته کرده‌اند. برای مثال، اگر نمودار فراوانی از یک جهش معنادار در کاربرد واژه «مستضعفین» در آبان ۱۳۵۶ حکایت کند، پژوهشگر با مراجعه به آرشیو آن دوره درمی‌یابد که این جهش با سخنرانی‌های امام خمینی پس از درگذشت فرزندش، سید مصطفی، هم‌زمان بوده است. این سخنرانی‌ها دیگر نه صرفاً متونی منفرد، بلکه به‌عنوان کانون یک جابجایی گفتمانی تحلیل می‌شوند؛ جایی که «مستضعفین» از یک گروه مظلوم، به یک نیروی تاریخی بالقوه برای براندازی «طاغوت» ارتقا می‌یابند.

به‌طور مشابه، تحلیل تغییرات هم‌نشینی ممکن است نشان دهد که پیوند میان «مستضعفین» و «استکبار» در مقطعی خاص تقویت شده است. پژوهشگر با مراجعه به متون کلیدی آن دوره - از جمله آثار شریعتی یا بیانیه‌های گروه‌های انقلابی - به دنبال کشف منطق درونی این پیوند می‌رود. در این خوانش تفسیری روشن می‌شود که چگونه یک مفهوم قرآنی، با ادبیات مبارزاتی ضد استعماری و چپ‌گرایانه پیوند خورده و یک ایدئولوژی ترکیبی پدید آورده است که توانسته هم مخاطب مذهبی و هم جوانان رادیکال انقلابی را بسیج کند.

۷-۲. تحلیل انتقادی پیکره و کشف صداهای خاموش

در این مرحله، پژوهشگر به داده‌های خود صرفاً به‌عنوان «منبع» و نه «آینه کامل واقعیت»، می‌نگرد. او پرسشی بنیادین مطرح می‌کند: این پیکره متنی چه چیزهایی را به من نشان نمی‌دهد؟ برای نمونه، ممکن است به دلیل ماهیت منابع دیجیتال شده، گفتمان رسمی حکومت پهلوی یا جریان‌های سلطنت‌طلب در پیکره کمتر بازنمایی شده باشند. این سکوت داده‌ای، خود یک یافته معنادار است. پژوهشگر با جستجوی هدفمند منابع جایگزین بررسی می‌کند که این گفتمان‌ها چگونه به مفهوم «مستضعفین» واکنش نشان داده‌اند: آیا آن را نادیده گرفته‌اند؟ یا با برجسب‌هایی چون «عوام‌فریبی» و «ارتجاع سرخ و سیاه» به تقابل با آن برخاسته‌اند؟ افزون بر این، پژوهشگر به رقابت‌های گفتمانی نیز توجه می‌کند. هرچند تحلیل محاسباتی از فراگیری واژه «مستضعفین» حکایت دارد، اما این پرسش مطرح می‌شود که آیا این واژه بی‌رقیب بوده است؟ بررسی تقابل آن با مفاهیمی چون «پرولتاریا» یا «توده‌های خلق» در نشریات گروه‌های چپ نشان می‌دهد که نبردی ایدئولوژیک بر سر نام‌گذاری و نمایندگی سوژه انقلابی در جریان بوده است؛ نبردی که تنها از طریق تلفیق ابزارهای محاسباتی با تفسیر تاریخی انتقادی قابل فهم است.

۷-۳. ارائه تبیین تاریخی چندلایه

در گام نهایی، پژوهشگر یافته‌های کمی حاصل از تحلیل‌های محاسباتی را با تحلیل‌های کیفی و تفسیری خود در هم می‌آمیزد تا روایتی تاریخی، غنی و چندوجهی ارائه دهد.

این روایت از سطح توصیف صرف فراتر می‌رود و به سطح تبیین تاریخی ارتقا می‌یابد. در این چهارچوب، نخست نشان داده می‌شود که سیاسی شدن گفتمان «مستضعفین» نه یک روند خطی و ساده، بلکه حاصل تعامل پیچیده میان چند عامل هم‌زمان بوده است. این عوامل شامل بازخوانی‌های ایدئولوژیک از متون دینی به دست روشنفکران دینی چون شریعتی، استراتژی‌های آگاهانه بسیج توده‌ای از سوی رهبران انقلاب مانند امام خمینی و همچنین بستر اجتماعی - اقتصادی نارضایتی‌های انباشته ناشی از توسعه نامتوازن در دهه ۱۳۵۰ بوده‌اند. تلاقی این سه سطح، امکان تبدیل یک مفهوم قرآنی به یک سوژه فعال سیاسی و تاریخی را فراهم ساخته است.

در گام بعد، تبیین می‌شود که موفقیت واژه «مستضعفین» در هژمونیک‌شدن، بیش از هر چیز مرهون «ابهام سازنده» آن بوده است. این مفهوم به گونه‌ای صورت‌بندی شد که توانست هم‌زمان طیف متنوعی از گروه‌های اجتماعی، از کارگر شهری و دهقان روستایی گرفته تا بازاری متدین و روشنفکر منتقد را در برگیرد. چنین سیالیت معنایی‌ای این امکان را فراهم آورد که گروه‌های ناهمگون اجتماعی، ذیل یک چتر مفهومی مشترک و در تقابل با یک دشمن واحد، یعنی «طاغوت» یا «استکبار»، به هم پیوند بخورند. از این منظر، قدرت بسیج‌کنندگی «مستضعفین» نه در دقت مفهومی، بلکه در ظرفیت همگرایانه و فراگیر آن نهفته بوده است.

در این رویکرد ترکیبی، هوش مصنوعی نقشی مشابه یک ابزار بزرگ‌نمایی ایفا می‌کند که به مورخ اجازه می‌دهد الگوهای کلان و روندهای گسترده را در مقیاسی فراتر از توان انسانی مشاهده کند. با این حال، این خود پژوهشگر است که با اتکا به نظریه تاریخی، دانش زمینه‌ای و خوانش دقیق متون، حرکت این الگوها را تفسیر می‌کند و از دل آن‌ها یک روایت معنادار تاریخی می‌سازد. بدین ترتیب، هم‌افزایی میان مقیاس محاسباتی و عمق تفسیری، جوهر رویکرد «هرمنوتیک دیجیتال مسئولانه» را شکل می‌دهد.

جایگاه هوش مصنوعی در مطالعات انقلاب اسلامی: «ابزار» در برابر «روش»

معیار تحلیل	هوش مصنوعی به مثابه ابزار	هوش مصنوعی به مثابه روش	تجسم در مطالعه موردی
تعریف عملکردی	وسیله‌ای برای تسهیل یا شتاب بخشی به فرایندهای پژوهشی سنتی مانند جستجو، طبقه‌بندی و خلاصه‌سازی	چهارچوبی روش شناختی که نحوه تولید، تحلیل و تفسیر دانش تاریخی را دگرگون می‌کند	استفاده هم‌زمان از هوش مصنوعی برای خلاصه‌سازی داده‌ها (کارکرد ابزاری) و کشف الگوهای گفتمانی پنهان (کارکرد روش شناختی)
هدف اصلی	افزایش کارایی و دقت در پردازش داده‌های متنی	بازتعریف فرایند پژوهش از تفسیر فردی به الگوبایی داده‌محور	شناسایی تحولات گفتمانی انقلاب اسلامی فراتر از خوانش‌های ذهنی و محدود
تعامل با پژوهشگر	پژوهشگر کنترل کامل دارد و سامانه صرفاً دستورالعمل‌های از پیش تعیین شده را اجرا می‌کند	تعامل دوسویه میان پژوهشگر و سامانه؛ الگوها نوظهورند و فرضیه‌های جدید تولید می‌کنند	تشخیص الگوهای کلان به وسیله سامانه و تفسیر نهایی معنا، زمینه و دلالت‌ها از سوی پژوهشگر
نوع دانش حاصل	دانش کمی، توصیفی و ابزاری مانند فهرست اسناد یا بسامد واژگان	دانش تحلیلی، تطبیقی و گاه نظریه‌ساز مانند کشف ساختارهای گفتمانی پنهان	تلفیق دانش کمی (الگوهای بسامدی) و دانش تفسیری تاریخی

معیار تحلیل	هوش مصنوعی به مثابه ابزار	هوش مصنوعی به مثابه روش	تجسم در مطالعه موردی
محدودیت‌های شناختی	وابسته به کیفیت داده‌های ورودی و تصمیم‌های انسانی؛ فاقد خلاقیت تفسیری	فاقد درک زمینه‌ای از متون پیچیده دینی، عرفانی و تاریخی	ناتوانی الگوریتم در تشخیص بارهای عرفانی و نمادین برخی متون
چالش‌های معرفت‌شناختی	خطر سوگیری در انتخاب منابع یا معیارهای تحلیل؛ منبع خطا عمدتاً انسان است	پرسش از اعتبار معرفتی الگوهای آماری به عنوان فهم تاریخی	ضرورت راستی آزمایی یافته‌های محاسباتی از سوی متخصص تاریخ و گفت‌وگو انقلاب اسلامی
چالش‌های اخلاقی و ایدئولوژیک	امکان تقویت گفت‌وگوهای غالب در صورت انتخاب یک‌سویه منابع	خطر بازتولید خوانش‌های هژمونیک در قالبی ظاهراً خنثی و علمی	خطر بازنمایی گفت‌وگو رسمی به عنوان تنها روایت معتبر در صورت اتکای صرف به خروجی سامانه
پیشنهاد روش شناختی نهایی	کاربرد در مراحل مقدماتی پژوهش مانند گردآوری، سامان‌دهی و پالایش داده‌ها	تلفیق با روش‌های تفسیری و تاریخ‌نگاری انتقادی	تحقق رویکرد «هرمنوتیک دیجیتال مسئولانه» با نظارت فعال پژوهشگر

این جدول آشکار می‌سازد که نسبت «ابزار در برابر روش» یک تقابل دوگانه و ایستا نیست، بلکه طیفی پویاست که در آن هوش مصنوعی بسته به سطح و شیوه استفاده، می‌تواند از یک ابزار فنی کمکی تا عنصری اثرگذار در منطق روش‌شناختی پژوهش تحول یابد. با این حال، در حوزه‌ای ذاتاً معناگرا و ایدئولوژیک مانند مطالعات انقلاب اسلامی، هرگونه کاربرد هوش مصنوعی - اعم از ابزاری یا روش‌شناختی - ناگزیر نیازمند نظارت فعال پژوهشگر متخصص و التزام به مسئولیت اخلاقی در تفسیر و داوری نهایی نتایج است.

نتیجه‌گیری

این مقاله با طرح یک پرسش بنیادین آغاز شد: آیا هوش مصنوعی در حوزه حساس، تفسیری و ایدئولوژیک مطالعات انقلاب اسلامی، صرفاً ابزاری تکمیلی برای تسریع و تسهیل پژوهش‌های موجود است، یا در حال تبدیل شدن به یک روش‌شناسی تحول‌آفرین است که بنیان‌های معرفتی این رشته را دگرگون می‌سازد؟ استدلال اصلی مقاله نشان داد که این دوگانه، خود تقابلی کاذب است و مسیر واقع‌بینانه پیش رو نه در انتخاب یکی به سود دیگری، بلکه در تلفیق هوشمندانه، انتقادی و مسئولانه این دو سطح نهفته است.

در گام نخست، نشان داده شد که کاربست ابزاری هوش مصنوعی، ظرفیت‌هایی بی‌بدیل در اختیار پژوهشگران مطالعات انقلاب اسلامی قرار می‌دهد. توانایی پردازش و تحلیل کلان داده‌های متنی در مقیاسی فراتر از توان انسانی -از طریق تحلیل‌های آماری گفتمانی، شناسایی الگوهای هم‌نشینی و استخراج شبکه‌های مفهومی -امکان کشف الگوهای پنهان، شناسایی نقاط عطف گفتمانی و ترسیم نقشه‌های کلان تحولات تاریخی را فراهم می‌آورد. این سطح از تحلیل، پژوهش تاریخی را از اتکای صرف به متون محدود و کانونی فراتر برده و امکان شنیدن «صدای کل آرشیو» را ایجاد می‌کند. با این حال، مقاله در گام بعدی هشدار داد که توقف در این سطح ابزاری و پذیرش بی‌چون‌وچرای هوش مصنوعی به مثابه یک پارادایم روش‌شناختی جدید، مطالعات انسانی را با مخاطرات جدی معرفت‌شناختی، روش‌شناختی و اخلاقی مواجه می‌سازد. تقلیل معنا به داده، سوگیری‌های پنهان در الگوریتم‌ها و پیکره‌های متنی و نادیده گرفتن پیچیدگی، ابهام و بافت تاریخی -که جوهره تحلیل انسانی را شکل می‌دهند- از پیامدهای یک گذار شتاب‌زده به رویکرد داده‌محور هستند. یک تحلیل صرفاً کمی، هرچند پیشرفته و دقیق، در نهایت نمی‌تواند به پرسش‌های بنیادین «چرا» و «چگونه» در تاریخ انقلاب اسلامی پاسخ دهد.

در همین چهارچوب، مطالعه موردی نظری تحول گفتمان «مستضعفین» به مثابه یک آزمایشگاه روش‌شناختی طراحی شد. این مطالعه نشان داد که چگونه می‌توان یک فرایند پژوهشی دومارحله‌ای را سامان داد که در آن، هر دو وجه هوش مصنوعی به صورت مکمل به کار گرفته شوند. در گام نخست (تحلیل محاسباتی)، هوش مصنوعی نقش

«نقشه‌بردار گفتمان» را ایفا کرد و با شناسایی الگوهای آماری، نقاط عطف زمانی و شبکه‌های معنایی، شالوده‌ای تجربی برای تحلیل فراهم آورد. با این حال، این یافته‌ها خود پاسخ نهایی نبودند، بلکه زمینه‌ساز طرح پرسش‌های دقیق‌تر برای مرحله بعد شدند. در گام دوم (تفسیر انسانی)، پژوهشگر در نقش «مفسر انتقادی» ظاهر شد و با بازگشت هدفمند به متن، به نقد سوگیری‌های پیکره، بازیابی صداهای حاشیه‌ای و تلفیق شواهد کمی با دانش عمیق تاریخی - نظری پرداخت و در نهایت تبیینی چندلایه و معنادار ارائه کرد. بر این اساس، مقاله چهارچوب مفهومی «هرمنوتیک دیجیتال مسئولانه» را به عنوان راهکار نهایی پیشنهاد می‌کند. این چهارچوب بر سه اصل بنیادین استوار است:

۱. اصل هم‌افزایی: هوش مصنوعی جایگزین پژوهشگر انسانی نمی‌شود، بلکه به ابزاری قدرتمند برای تقویت و گسترش توانایی‌های تفسیری او تبدیل می‌گردد؛ رابطه‌ای دیالکتیکی میان «مقیاس» و «عمق» تحلیل.

۲. اصل تقدم تفسیر: ماشین الگوها را شناسایی می‌کند، اما این انسان است که به آن‌ها معنا می‌بخشد؛ مرجعیت نهایی در تبیین پدیده‌های تاریخی و فرهنگی همواره با پژوهشگر انسانی مجهز به دانش زمینه‌ای، نظریه و شهود انتقادی است.

۳. اصل سواد انتقادی: پژوهشگران علوم انسانی باید نه فقط مهارت استفاده از این ابزارها، بلکه درکی انتقادی از محدودیت‌ها، مفروضات و سوگیری‌های ذاتی آن‌ها را نیز کسب کنند تا امکان کاربست مسئولانه فراهم شود.

در نهایت، ورود هوش مصنوعی به مطالعات انقلاب اسلامی و دیگر حوزه‌های علوم انسانی نه یک تهدید، بلکه یک فرصت تاریخی است؛ فرصتی برای بازاندیشی در روش‌ها، طرح پرسش‌هایی که پیش‌تر قابل تصور نبودند و دستیابی به درکی جامع‌تر، چندصداتر و عمیق‌تر از گذشته. انقلاب واقعی در این حوزه، نه در هوشمندی ماشین‌ها، بلکه در ارتقای هوشمندی پژوهشگرانی نهفته است که می‌آموزند چگونه با این ابزارهای نوین، گفتگویی خلاقانه، انتقادی و مسئولانه برقرار کنند.

منابع

- اشرف نظری، علی و پوررمضان، پرهام. (۱۴۰۴). از انقلاب فرهنگی تا انقلاب الگوریتمی: تحول گفتمان انقلابی در عصر هوش مصنوعی. انقلاب پژوهی، ۳ (۵)، ۱۰۷-۱۳۱.
https://trs.ri-khomeini.ac.ir/article_223415.html
- کریمی، بهزاد (۱۴۰۳). هوش مصنوعی و تاریخ امکانات، دامنه، مزیت‌ها و چالش‌های کاربست هوش مصنوعی در مطالعات تاریخی و آموزش تاریخ، تاریخ نگری و تاریخ نگاری، ۳۴ (۳۳)، ۲۰۵-۲۳۶.
- کفراشی، محمد (۱۴۰۴). هوش مصنوعی و بازتعریف قدرت سیاسی در دولت‌های مدرن. بیانه گام دوم انقلاب اسلامی.
- Edo Rahman, M. Syahriani, F. & Jampa, W. (2024). Islamic Law in the Digital Era : Artificial Intelligence as A Revolutionary Legal Tool in The 21st Century. *Al-Hurriyah: Jurnal Hukum Islam*, 9(2), 102-115.
<https://doi.org/10.30983/al-hurriyah.v9i2.8545>
- Kuhn, T & Hawkins, D. (1963). The Structure of Scientific Revolutions. *American Journal of Physics*, 31, 554-555. <https://doi.org/10.1119/1.1969660>
- Tuli, F. (2011). The basis of distinction between qualitative and quantitative research in social science : Reflection on ontological, epistemological and methodological perspectives. *Ethiopian Journal of Education and Sciences*, 6(1), 97-108. <https://doi.org/10.4314/ejesc.v6i1.65384>
- Zednik, C. & Boelsen, H. (2022). Scientific exploration and explainable artificial intelligence. *Minds and Machines*, (32), 219-239.
<https://doi.org/10.1007/s11023-021-09583-6>